

جهانی شدن ارتباطات و تحول در مفهوم دیپلماسی

محمد یوسفی جویباری^۱

ناصر خورشیدی^۲

حسین شاه‌مرادی^۳

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۸/۱۹

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۶/۳/۲۱

چکیده

هدف از نوشتار حاضر، بررسی دو مفهوم دیپلماسی و جهانی شدن و هم‌چنین تحلیل تاثیراتی است که دولت‌ها در عرصه دیپلماسی و سیاست خارجی از پدیده جهانی شدن پذیرفته‌اند. بنابراین، سوالی که در این راستا قابل طرح و ارزیابی می‌باشد، این است که جهانی شدن چه تاثیری بر سیاست خارجی و به تبع آن دیپلماسی کشورها گذارده است؟ فرضیه مقاله بدین صورت می‌باشد: جهانی شدن با بی‌اعتبار نمودن عنصر فضا و زمان و هم‌چنین گسترش روزافزون فن‌آوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی، باعث گرایش هرچه بیشتر کشورها به استفاده از قدرت نرم در سیاست خارجی که به طور ملموس در دیپلماسی فرهنگی تجلی یافته، گردیده است. روش پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده و بیشتر دوره زمانی بعد از جنگ سرد را دربر خواهد گرفت.

واژگان کلیدی: جهانی شدن ارتباطات، دیپلماسی فرهنگی، سیاست خارجی، قدرت نرم و قدرت سخت.

مقدمه

گرچه جهانی شدن^۴ و ظهور پدیده‌ای با این عنوان در دهه ۱۹۶۰ میلادی و در دوران پرتنش جنگ سرد به وقوع پیوست، با این وجود مسائل فرهنگی در تجزیه و تحلیل سیاست خارجی و روابط بین‌المللی به دلیل آن که ماهیت روابط اجزای تشکیل‌دهنده نظام بین‌المللی را سران دو قطب یعنی ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی (سابق) تعیین می‌نمودند، چندان مورد استقبال قرار نگرفتند. با پایان یافتن جنگ سرد و متعاقب تحولات شگرفی که در عرصه فن‌آورانه و تکنولوژی رخ داد، توجه به مسائل فرهنگی

۱. گروه علوم سیاسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی؛ تبریز-ایران (نویسنده مسؤل).

E-mail: sayehsar.yousefi@gmail.com

۲. کارشناسی‌ارشد دیپلماسی و سازمان‌های بین‌المللی دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه.

۳. کارشناسی‌ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه.

^۴ Globalization

و تجزیه و تحلیل سیاست و روابط بین‌المللی از نظرگاه‌های معناگرایه و فرهنگ‌محور نزد دولت‌ها و صاحب‌نظران مسائل بین‌المللی از اعتبار و اهمیت ویژه‌ای برخوردار گشت.

به دنبال برجسته شدن مسائل فرهنگی در عصر جهانی شده امروز و با گسترش فن‌آوری‌های ارتباطی، کشورها هرچه بیشتر به استفاده از این ابزار جهت پیشبرد منافع و اهداف ملی خود متقاعد شدند، به نحوی که امروزه شاهد ظهور و تشکیل اتحادیه‌های فرهنگی در عرصه جهانی بوده تا از این طریق زمینه منازعات و چالش‌های بین‌المللی برطرف و موجب هم‌گرایی دولت-ملت‌ها گردد. از این رو کسب وجهه و اعتبار بین‌المللی و نفوذ در افکار عمومی^۱ و یا به تعبیری دسترسی به قدرت نرم از جمله اهداف مهم و در عین حال تصریح شده دیپلماسی کشورها در حوزه سیاست بین‌المللی است که این هم به تناسب موقعیت، جایگاه و امکانات، فرصت‌ها و ظرفیت‌های فرهنگی هر کشور به شیوه‌ها و مکانیسم‌های مختلف تعقیب می‌گردد. از این رو دولت‌ها درصدد تحکیم بنیان‌های معرفتی فرهنگ خود و تعمیم ارزش‌ها، دانش‌ها و نگرش‌های تولید شده به فراسوی مرزهای جغرافیایی خود می‌باشند تا یکی از ابزارهای اعمال قدرت را در کنار قدرت سیاسی و نظامی (قدرت سخت) همراه خود کرده و با کمک از مکانیزم اقتناع فرهنگی به جای کاربرد زور، اذهان و افکار عمومی جهانیان را در راستای منافع و اهداف خود همسو کنند(جوادی ارجمند، ۱۳۹۲: ۱۶۴-۱۶۳).

به هر حال به کارگیری مداوم و روزافزون ابزارهای فرهنگی جهت پیشبرد منافع و اهداف ملی در عرصه سیاست خارجی توسط دولت‌ها، به شکل‌گیری و ابداع اصطلاحی در سیاست خارجی و علم روابط بین‌الملل انجامیده که از آن به "دیپلماسی فرهنگی"^۲ تعبیر می‌شود. از مصادیق بارز دیپلماسی فرهنگی می‌توان به برگزاری جشنواره‌های هنری و پخش برنامه‌های صوتی و تصویری، برگزاری کنسرت‌ها، همایش‌ها و سمینارهای فرهنگی، اعزام دانشجویان به خارج از کشور، اعزام خبرنگار، پذیرش بورس‌های تحصیلی و ایجاد سایت‌های اینترنتی نام برد. این همه تحت تاثیر جهانی شدن تسریع شده و از این جا است که می‌توان بر تاثیر جهانی شدن بر دیپلماسی و سیاست خارجی کشورها سخن راند. بنابراین، سوالی که در این راستا قابل طرح و ارزیابی می‌باشد این است که جهانی‌شدن چه تاثیری بر سیاست خارجی و به تبع آن دیپلماسی کشورها گذارده است؟ فرضیه مقاله بدین صورت می‌باشد: جهانی شدن با بی‌اعتبار نمودن عنصر فضا و زمان و هم‌چنین گسترش روزافزون فن‌آوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی، باعث گرایش هرچه بیشتر کشورها به استفاده از قدرت نرم در سیاست خارجی که به طور ملموس در دیپلماسی فرهنگی تجلی یافته، گردیده است.

¹ Public Opinions

² Cultural Diplomacy

تمهیدات نظری پژوهش

جهانی شدن ارتباطات

تعاریف مختلفی از مفهوم و پدیده جهانی شدن ارائه شده است و هرکس بسته به پیش زمینه‌های اجتماعی و ایدئولوژیکی خود و نیز حوزه‌ای که در آن تخصص نسبی دارد، تعریفی را از جهانی شدن ارائه کرده است؛ فی‌المثل از منظر ایدئولوژیکی، امانوئل والرشتاین^۱ که خود تحت تاثیر القانات مارکسیستی قرار دارد، درباره جهانی شدن عقیده دارد؛ جهانی شدن مفهوم یا پدیده‌ای جدید در تاریخ بشری به حساب نمی‌آید، بلکه می‌توان از قرن شانزدهم به این سمت ردپایی از آن را مورد مشاهده و شناسایی قرار داد. بنابراین آن چه امروزه برخی آن را به عنوان پدیده جدید جهانی نام می‌برند چیزی جز اوج گسترش نظام جهانی سرمایه‌داری و آثار و نتایج آن نیست. به نظر والرشتاین هیچ چیز جدیدی در عرصه جهانی و جهت‌گیری سرمایه‌داری وجود ندارد. البته سرمایه‌داری طی ۴۰۰ سال به شدت گسترش یافته، به طوری که اکنون یک نظام اقتصادی جهانی را تشکیل می‌دهد. اما منطق گسترش آن از آغاز شکل‌گیری‌اش در اروپای قرن شانزدهم وجود داشت. والرشتاین سرمایه‌داری را یک نظام جهانی یکپارچه تلقی می‌کند که از یک پویای درونی توسعه برخوردار است، سرمایه‌داری به منظور مبارزه با افت‌های منظمی که مستعد آن است نیاز به گسترش مرزهای جغرافیایی دارد (نیاکویی، ۱۳۸۶: ۱۱).

مالکوم واترز^۲ نیز از منظر یک جامعه‌شناس، جهانی شدن را فرایندی معرفی می‌کند که در آن قید و بندهای جغرافیایی که بر روابط اجتماعی و فرهنگی سایه افکنده است، از میان می‌رود و مردم به طور فزاینده‌ای از کاهش این قید و بندها آگاه می‌شوند (همان: ۲-۱).

شاید کامل‌ترین تعریف را از جهانی شدن، جن آرت شولت^۳ در کتاب نگاهی موشکافانه بر پدیده جهانی شدن ارائه کرده است که در آن این مفهوم را معادل پنج مفهوم بین‌المللی شدن^۴، آزادسازی^۵، جهان‌گستری^۶، غربی‌کردن^۷ و قلمروزدایی^۸ به کار برده و با توضیح هر کدام از آن‌ها در نهایت به این نتیجه رسیده است که قلمروزدایی بیش از سایر مفاهیم ذکر شده، به آن چه که هم اکنون شاهد آن هستیم، قرابت داشته باشد. از نظر شولت بین‌الملل‌گرایی به معنای گسترش ارتباطات و تعاملات فرامرزی و وابستگی متقابل کشورهاست. آزادسازی به معنی رفع محدودیت‌های دولتی از نقل و انتقالات بین کشور-هاست تا بتوان اقتصاد جهانی را آزاد و یکپارچه کرد. در کاربرد سوم، منظور از جهانی شدن، جهانی‌سازی است که به معنی القای اهداف و برنامه‌های خاص به مردم سراسر جهان است. در کاربرد چهارم بسیاری از مردم جهانی شدن را غربی‌کردن معنی کرده‌اند. از دیدگاه برخی دیگر جهانی شدن به معنای قلمروزدایی است، یعنی

^۱ Wallerstein

^۲ Waters

^۳ Scolte

^۴ Internationalization

^۵ Liberalization

^۶ Universalization

^۷ Westernization

^۸ Deterritorialization

تغییرات جغرافیایی که بر اساس آن مناطق جغرافیایی، فواصل و مرزهای جغرافیایی بخشی از اهمیت پیشین خود را از دست می‌دهند.

همان گونه که عنوان شد جن آرت شولت بیشتر با این کاربرد از مفهوم جهانی شدن موافق است و آن را فرایندی می‌داند که روابط اجتماعی در درون آن از قلمرو جغرافیایی خود خارج می‌شوند و به صورت یک عنصر شناور در دورن این جهان پیچیده اما واحد به حرکت در می‌آیند. در این صورت روابط اجتماعی هر روز بیش از پیش بر مبنای وحدتی جهانشمول، هدایت و سازماندهی می‌شوند. در این معنا موقعیت کشورها به ویژه مرز بین آن‌ها از بعضی جهات نقش کمتری در زندگی بشری ایفا می‌کنند. بنابراین از نظر شولت، جهانی شدن فرآیند مستمری است که به موجب آن جهان به مثابه اجتماعی تقریباً بدون مرز تبدیل می‌شود. البته تقسیم‌بندی‌های جغرافیایی باقی خواهد ماند ولی جغرافیای سیاست جهان، دیگر محدود به قلمرو سرزمینی کشورها نمی‌شود (شولت، ۱۳۸۸: ۵۰-۴۹).

مک لوهان نخستین کسی است که جهانی شدن را از زوایه ارتباطات که مدنظر ما نیز در این پژوهش می‌باشد، مورد بررسی قرار داده است. به عقیده وی، پیشرفت در ارتباطات الکترونیک سبب شکل‌گیری جهانی شده است که در آن می‌توانیم رخدادهایی را که در دورترین نقاط جهان اتفاق افتاده را به صورت همزمان مشاهده کنیم. مک لوهان معتقد است که، پیامدهای اصلی این تحولات این بود که زمان و مکان (فاصله) به گونه‌ای فشرده می‌شود که هر چیز هویت سنتی خود را از دست می‌دهد، در نتیجه گروه‌بندی‌های قدیمی سازمان‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دیگر کارایی خود را از دست می‌دهند (اسمیت و بلیس، ۱۳۸۸: ۳۶).

دیپلماسی فرهنگی

گرچه عمر دیپلماسی فرهنگی به بیش از دو دهه نمی‌رسد، اما کوین مالکای^۱ در مقاله‌ای تحت عنوان "دیپلماسی فرهنگی و برنامه‌های مبادله‌ای" که دوره زمانی بین سال‌های ۱۹۳۸ تا ۱۹۷۸ را مورد مطالعه قرار داده، مدعی است که ایالات متحده آمریکا در سال‌های دهه ۱۹۳۰ این نوع دیپلماسی را در رابطه با کشورهای آمریکای لاتین به کار بسته است. از نظر مالکای، "کنوانسیون بوئنوس آیرس" که در آن اشاره به تبادل دانشجو، هنرمند و استاد بین آمریکا و کشورهای آمریکای لاتین شده است، از نمونه‌های بارز دیپلماسی فرهنگی ایالات متحده آمریکا در سال‌های آغازین قرن بیستم به شمار می‌آید (Malcahy, 1999). اما واقع امر این است که استفاده گسترده و متداول از این ابزار در سیاست خارجی جهت پیشبرد منافع ملی، تاریخچه دور و درازی نداشته و بیشتر به دهه‌های پایانی قرن بیستم و به طور ملموس فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد باز می‌گردد.

^۱. Mulcahy

فارغ از پیش زمینه‌های تاریخی، این مفهوم به دلیل آن که جامعه هدف خود را افراد و مردم عادی جامعه قرار داده است، از نظر بسیاری از صاحب‌نظران حوزه دیپلماسی در کنار مفاهیمی هم‌چون دیپلماسی رسانه‌ای، دیجیتالی و دیپلماسی دینی در چارچوب دیپلماسی عمومی قرار می‌گیرد. این مفهوم اشاره به مبادلات ایده‌ها، اطلاعات، هنر و سایر جنبه‌های فرهنگی میان ملت‌ها به منظور فهم متقابل یکدیگر دارد. دیپلماسی فرهنگی بیش از آن که یک راه یک طرفه در نظر گرفته شود، یک راه دو طرفه است که از طریق آن می‌توان زبان ملی، سیاست‌ها یا تاریخ خود را به سایر نقاط جهان انتقال داد (Cummins, 2009: 1). فرانک نینکوویچ دیپلماسی فرهنگی را تلاش برای ارتقاء سطح ارتباط و تعامل میان ملل جهان با هدف طراحی و بنیاد نهادن تفاهم‌نامه‌ها و توافقاتی بر اساس ارزش‌های مشترک می‌داند. گیفورد مالون نیز آن را معماری بزرگراهی دو طرفه به منظور ایجاد کانال‌هایی برای معرفی تصویر واقعی و ارزش‌های هر ملت و در عین حال، تلاش برای دریافت درست تصاویر واقعی از سایر ملت‌ها و فهم ارزش‌های آن‌ها تعریف می‌کند. در تعریفی دیگر، دیپلماسی فرهنگی به عنوان یکی از ابعاد دیپلماسی عمومی عبارت است از: تلاش و کوشش از پیش طراحی شده و سازمان یافته برای تأثیرگذاری بر برداشت‌ها، ادراکات، افکار، انگاره‌ها، ایده‌آل‌ها، ارزش‌ها، ایستارها و باورهای سایر ملت‌ها از طریق تبیین و ترویج فرهنگ و تمدن خود و شناخت و درک واقعی فرهنگ‌های دیگر به منظور تأمین و توسعه منافع ملی (اسماعیلی فرد، ۱۳۹۳: ۳۲-۳۱).

به باور بسیاری از نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل، دیپلماسی فرهنگی نمونه بارز و اعلا‌ی اعمال قدرت نرم^۱ است که به کشورها این امکان و توان را می‌دهد که در طرف مقابل نفوذ کنند و او را از طریق عناصری چون فرهنگ، ارزش‌ها و ایده‌ها ترغیب به همکاری کنند. از دیدگاه جوزف نای که یکی از مطرح‌ترین صاحب‌نظران این حوزه است، یک چنین رویکردی در تعارض کامل با قدرت سخت^۲ قرار دارد که در آن تسخیر کردن از طریق «نیروی نظامی و قوه قهریه» حرف اول را می‌زند. بنا به تعریف جوزف نای قدرت نرم عبارت است از: «توانایی یک دولت در رسیدن به اهداف مطلوب از طریق ایجاد جاذبه و کشش و نه با استفاده از قوه قهریه و زور». او اعمال قدرت نرم را از طرقی هم‌چون بسط و گسترش روابط با متحدان و تعاملات فرهنگی میسر می‌داند. از دیدگاه وی یک چنین سیاستی سرانجام، منجر به محبوبیت دولت‌ها نزد افکار عمومی کشور مقصد می‌شود و نیز کسب حیثیت و اعتبار و وجهه بین‌المللی برای دولت‌ها را دربر دارد (حسن‌خانی، ۱۳۸۴: ۱۳۸-۱۳۷). به طور کلی دیپلماسی فرهنگی استدلال می‌کند که فرهنگ بیش از هر زمان دیگری نقشی حیاتی را در روابط بین‌الملل معاصر ایفا می‌کند (Kirsten et al, 2007: 11).

اهداف دیپلماسی فرهنگی و نقش جهانی‌شدن ارتباطات

به طور کلی می‌توان چندین هدف را برای دیپلماسی فرهنگی برشمرد که ذیلاً بدان‌ها اشاره می‌شود:

^۱ Soft Power

^۲ Hard Power

تاثیرگذاری بر افکار عمومی جهانی و شهروندان جامعه هدف

با دگرگونی‌های حادث شده در شکل و ساختار سیاسی جوامع و تبدیل و تحول آن‌ها از یک جامعه اقتدارگرا به نظامی دموکراتیک و دارای نهادهای منبعث از قانون اساسی، رضایت شهروندان و کسب مجوز از آن‌ها به اصولی اساسی در سیاست خارجی کشورها تبدیل شده است. بنابراین در حال حاضر هر کشوری که قصد برقراری رابطه و یا به طور کلی جلب نظر یک کشور در رابطه با موضوع خاصی را داشته باشد، این نیاز اساسی احساس می‌شود که در ابتدا از طریق دیپلماسی رسانه‌ای و یا عمومی، آراء و افکار شهروندان آن جامعه را با خود هم‌رأی و همساز سازد. جهانی‌شدن به‌ویژه در حوزه ارتباطات به این امر کمک شایان توجهی می‌کند تا با بهره‌گیری از ابزارهای نوین ارتباطی، پیام‌های مورد نظر خود را در اسرع وقت و در کمترین زمان ممکن به سمع و نظر شهروندان جامعه هدف برساند. در این جا لازم به توضیح است که چون مقولات و موضوعات فرهنگی در زمره سیاست‌های حاد و استراتژیک قرار نمی‌گیرند و بیشتر به صورت مویرگی و نرم عمل می‌کنند، بنابراین پذیرش آن در نزد افکار عمومی جهانی به نسبت سایر مقولات، حساسیت و مقاومت کمتری را در پی دارد.

ارائه چهره مطلوب به جهانیان و رفع تدریجی سوء برداشت‌ها و تفاهمات

محور و هسته مرکزی تحلیل‌های نظریه‌پردازان سازه‌نگاری در روابط بین‌الملل را ذهنیات دولت‌ها و کارگزاران اصلی نظام بین‌الملل، تشکیل می‌دهند. در واقع با توجه به این که سازه‌نگاری از نظریه‌های تفسیری در روابط بین‌الملل به شمار می‌آید، از این رو دنیایی خارج از ذهنیات افراد انسانی را مورد شناسایی و مشروعیت قرار نداده و همه چیز را به اعمال و رفتارهای انسانی پیوند می‌دهد. هسته اصلی رویکرد سازه‌نگاری را به وضوح می‌توان در این جمله ونت مورد ملاحظه قرار داد: هرچ مرج یا آنارشی چیزی است که خود دولت‌ها به وجود می‌آورند. البته این به معنای آن نمی‌تواند باشد که کارگزاران و یا فقط این دولت‌ها هستند که در نظریه سازه‌نگاری دارای اهمیت و اعتبارند، بلکه ساختارها نیز به اندازه خود کارگزاران و یا حتی بیشتر از آن‌ها دارای اهمیت می‌باشند، اما این ساختارها به دلیل این که ساختارهای غیر مادی و هنجاری‌اند و ساخته و پرداخته ذهنیت کارگزاران هستند، از این رو چون در مقایسه با ساختارهای مادی نظیر ساختارهای اقتصادی و نظامی دارای انعطاف بیشتری می‌باشند، بنابراین به راحتی با تغییر ذهنیت کارگزاران، این ساختارها نیز دستخوش تغییر و تحول می‌شوند. برای مثال جنگ سرد زمانی در روابط بین آمریکا و شوروی به وجود آمد که این دو کشور خود را خصم همدیگر تعریف کردند و نیز زمانی پایان یافت که دو ابر قدرت یکدیگر را به مثابه گذشته تعریف نکردند (قوام، ۱۳۹۰: ۲۲۶).

یک امر کاملاً پذیرفته شده در دنیای کنونی این است که برداشت از واقعیت حداقل به اندازه خود واقعیت دارای اهمیت است. به عبارت دیگر تصویری که سایرین از یک کشور دارند، حداقل به اندازه واقعیت دارای

اهمیت است. در این راستا همان گونه که سازه‌انگاران می‌گویند کشورها بر اساس برداشتی که از هم دارند، همدیگر را درک می‌نمایند و بر اساس همین برداشت به اتخاذ سیاست می‌پردازند (رضایی و ترابی، ۱۳۹۲: ۱۳۸-۱۳۹). بنابراین ارائه چهره و تصویری مطلوب از کشور و تعریف آن به عنوان کشوری صلحجو و تابع قواعد و حقوق بین‌المللی از وظایف و مسئولیت‌های اولیه یک دیپلمات خوب و کار کشته به شمار می‌آید. از نظر نویسندگان، دیپلماسی فرهنگی با توجه به ویژگی‌هایی که برای آن برشمردیم، می‌تواند چنین نقشی را ایفا نماید و جهانی شدن ارتباطات نیز در این راستا می‌تواند کمک حال دست‌اندرکاران حوزه سیاست خارجی و دیپلماسی باشد. در واقع دیپلماسی فرهنگی در این که از یک کشور و دولت-ملت چهره‌ای مثبت و صلح دوست ارائه دهد، نقشی اساسی و محوری را ایفا می‌نماید (Kieldanowic, 2012: 13).

فراهم نمودن شرایطی برای درک متقابل و همکاری در عرصه بین‌المللی

یکی دیگر از اهداف اصلی دیپلماسی فرهنگی، زمینه‌سازی برای ایجاد شرایطی است که ملت‌ها در چارچوب آن قادر باشند فرهنگ و ارزش‌های همدیگر را شناخته و از این طریق راه را برای برقراری روابط گسترده‌تر در سطح بین‌المللی فراهم نمایند. همکاری در عرصه‌های بین‌المللی و جهانی منوط به درک متقابل کشورها از همدیگر است و اگر کشورها و بازیگران بین‌المللی نسبت به هم آگاهی و شناختی نداشته باشند، تمایل چندانی برای همکاری و تعامل از خود بروز نمی‌دهند. دیپلماسی فرهنگی آن هم در دنیای جهانی شده کنونی، تنها ابزاری است که کشورها می‌توانند در عرصه سیاست خارجی از آن در جهت شناخت و آگاهی از هنجارها، ارزش‌ها و به طور کلی هویت یکدیگر بهره‌های کافی و وافی را ببرند. به طور کلی برگزاری همایش‌ها، سمینارها و جشنواره‌های هنری و فرهنگی و برجسته‌سازی عناصر مشترک تاریخی و فرهنگی و مواردی از این دست که بیشتر با مسائل و موضوعات فرهنگی و سازه‌ای سر و کار دارند، به شناخت و درک متقابل ملت‌ها از همدیگر کمک شایان توجهی می‌نماید و آن‌ها را برای ورود به یک فرایند همکاری جویانه و تعاملات سازنده در عرصه‌های بین‌المللی و جهانی آماده می‌سازد.

همچنین جهانی شدن با خود برخی چالش‌ها و تهدیدات امنیتی جدیدی نظیر تروریسم جهانی، جنایات سازمان یافته، تردد غیر قانونی، مواد مخدر و اسلحه، گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، مهاجرت‌های غیر قانونی، دزدی، رفتارهای زیست‌محیطی، بحران‌های اقتصادی و مالی، درگیری‌های قومی و غیره را به ارمغان آورده که حل و فصل و مدیریت آن‌ها نیازمند یک اجماع جهانی است. با توجه به نیاز کشورهای مدرن به همکاری با یکدیگر در رفع این تهدیدات و چالش‌های جدید، هیچ پلت فرم ارتباطی بهتر از دیپلماسی فرهنگی وجود ندارد. جهانی شدن از یک سو به طور مداوم، فرهنگ‌ها را در سطوح مختلف هم‌چون اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و غیره مرتبط می‌کند. از سوی دیگر، روابط بین‌المللی از جهانی شدن برای رسیدن به هدف خود که همان درک و دریافت فرهنگ‌هاست، استفاده می‌کند. روابط بین‌الملل بر چگونگی تعامل و عکس‌العمل

کشورها، افراد و سازمان‌ها تمرکز کرده و جهانی شدن اثر عمیقی در روابط بین‌الملل ایجاد می‌کند (شهرام‌نیا و نظیفی، ۱۳۹۲: ۱۴۸).

کسب اعتبار و پرستیژ بین‌المللی

بدون تردید کسب اعتبار و پرستیژ بین‌المللی از اهداف اساسی همه کشورها در عرصه سیاست خارجی به حساب می‌آید. کشورها تمامی توان و امکانات خود را به کار می‌گیرند تا از ارج و قرب بالاتری نسبت به سایر کشورها برخوردار شوند. در دوره‌ای تجاوز به خاک یک کشور و تصرف و اشغال آن جا برای دولت‌های متجاوز کسب اعتبار می‌کرد، اما در حال حاضر این قبیل از اقدامات نه تنها برای کشوری اعتبار و پرستیژ به ارمغان نمی‌آورد، بلکه منجر به بی‌اعتباری و بی‌آبرویی آن کشور در نزد اذهان و افکار عمومی جهانیان نیز می‌شود. به خصوص در دنیای جهانی شده امروز که هر فعل و انفعالاتی در آن به سرعت و با صرف کمترین زمان ممکن به سراسر جهان مخابره می‌گردد. اما اقدامات فرهنگی و توسل به ابزارهای فرهنگی که نشانگر تمایل کشورها به پیشبرد اهداف و منافع ملی خودشان از طرق مسالمت‌آمیز می‌باشد، مقوله‌ای است که افکار عمومی جهانی در حال حاضر آن‌ها را مشروع دانسته و کشوری که قادر باشد از این ابزار در راستای برقراری ارتباط با سایر ملت‌های جهان بهترین و بیشترین استفاده را بکند، از ارج و قرب بالاتری نیز برخوردار خواهد شد.

تنش‌زدایی و حل و فصل اختلافات به صورت‌های مسالمت‌آمیز

دیپلماسی فرهنگی نقشی حیاتی را در ایجاد روابط میان کشورها در روابط بین‌المللی معاصر ایفا می‌کند، چنان‌که ممکن است به عنوان یک ابزار موثر در حمایت از اهداف ملی سیاست خارجی و یا به عنوان یک کانال سازنده و موثر در زمان مشکل سیاسی خدمت کند. استدلال این است که فرهنگ درهای روابط بین دولت‌ها را در زمان‌های دشوار و بحرانی نیز باز نگه می‌دارد، چنان‌که بسیاری از موارد وجود دارد که در آن‌ها دیپلماسی فرهنگی، محیط سالم و سازنده‌ای برای ارتباط‌سازی و یا آسان‌سازی روابط، زمانی که تیره و تار شده‌اند فراهم می‌آورد. از سویی دیگر در زمان تنش، هنگامی که مذاکرات دیپلماتیک رسمی ناتوان و ناکارآمد هستند، فرهنگ درها را باز نگه می‌دارد، تا روابط بهبود بخشد (همان: ۱۴۷).

به طور کلی هدف اساسی دیپلماسی فرهنگی، ارائه دیدگاه روشن و موجه درباره فرهنگ ارزشی و رفتاری نظام برای بازیگران مختلف عرصه بین‌الملل شامل: دولت‌ها، سازمان‌های دولتی بین‌المللی و غیر دولتی، نهادهای مدنی و افکار عمومی است. به این ترتیب، بیهوده نیست که نفوذ و اثرگذاری را دو هدف اصلی دیپلماسی فرهنگی برمی‌شمارند. بسیاری از نظریه‌پردازان، دیپلماسی فرهنگی را نمونه بارز و اعلا‌ی اعمال قدرت نرم می‌دانند که به کشورها امکان و توان نفوذ در طرف مقابل را از طریق عناصری چون:

فرهنگ، ارزش‌ها و ایده‌ها می‌دهد. از نظر موکو و تامپسون، دولت‌ها با کمک دیپلماسی فرهنگی سه هدف عمده را دنبال می‌کنند: کسب وجهه بین‌المللی در میان سایر اقوام و ملت‌ها و اثرگذاری بر رفتار آن‌ها، ایجاد نهادهای علمی-فرهنگی جدید به منظور برقراری روابط پایدارتر و صمیمیت بیشتر میان جوامع مختلف و فهم دقیق اصول موجود در فرهنگ سایر ملت‌ها و جستجو در ریشه‌های فرهنگی و اجتماعی دیگر جوامع با هدف ارتقاء درک متقابل میان ملت‌ها (آدینه‌وند، ۱۳۹۳: ۷۷-۷۶).

تبیین یافته‌های تحقیق

بنا به اعتقاد لیبرال‌ها، جهانی شدن به صورت بنیادینی سیاست جهانی را دچار تغییر و تحول اساسی ساخته است؛ زیرا این روند نشان داده که دولت‌ها دیگر همانند قبل بازیگران اصلی نیستند و به جای آن‌ها مجموعه‌ای از بازیگران جدید مطرح شده‌اند که اهمیت آن‌ها در موضوعات مختلف، متفاوت است. لیبرال‌ها به انقلاب در عرصه فن‌آوری و ارتباطات که مظهر جهانی شدن هستند، علاقه زیادی نشان می‌دهند. جهانی شدن سبب شده است که جوامع مختلف از لحاظ اقتصادی و فن‌آوری به یکدیگر مرتبط شوند. این وضعیت نیز به نوبه خود سبب شکل‌گیری گونه جدیدی از روابط سیاسی در عرصه جهانی شده که متفاوت از گذشته است. کشورها دیگر واحدهای مهر و موم شده و بسته‌ای نیستند و جهان همانند شبکه‌ای از روابط به نظر می‌رسد که متفاوت از گذشته است (اسمیت و بیلیس، ۱۳۸۸: ۳۳-۳۲).

صرف‌نظر از چنین تاثیراتی که جهانی شدن بر حاکمیت و نقش دولت‌ها در عرصه سیاست جهانی گذارده، سیاست خارجی کشورها نیز از تاثیرات و تحولات این پدیده نوظهور بی‌نصیب نمانده‌اند. اگر نگاهی اجمالی به سیاست خارجی کشورها و ابزارهایی که آن‌ها در سیاست خارجی خود جهت پیشبرد اهداف و منافع ملی به کار می‌بستند داشته باشیم، محسوس بودن این تحولات را به وضوح می‌توانیم درک و مشاهده نماییم. همان‌گونه که متذکر شدیم، در دوران ۴۵ ساله جنگ سرد به دلیل آن‌که ماهیت روابط کشورها را سران دو قطب یعنی ایالات متحده آمریکا و شوروی (سابق) تعیین و مشخص می‌نمودند، از این رو مقولات فرهنگی و سازه‌ای کمتر در سیاست خارجی کشورها مورد استفاده قرار می‌گرفتند. عمده تئوری‌ها و رویکردهای گوناگون، امنیت را در کانون توجه خود قرار می‌دادند. بر همین اساس تفاوت‌های فرهنگی در مقایسه با مبارزه ژئوپلیتیک جهانی بین نظام دو قطبی آمریکا و شوروی سابق در جایگاه دو قطب قرار داشت و هر دو بلوک، الگوهای خود را ارائه نموده تا جهانیان، یکی را گزینش کنند. از این رو بلوک مقابل از هر جهت غیر تلقی می‌گردید؛ در نتیجه آثار و نوشته‌ها و نظریه‌های فرهنگی در این مقطع ناچیز است. بنابراین می‌توان گفت فرهنگ و بالتبع، قدرت فرهنگی، نقش حاشیه‌ای در تحولات فکری و سیاسی در عرصه سیاست جهانی داشت و عمده کشورها در منازعات و مناسبات خود، بر قدرت سخت و قدرت نظامی برای پیشبرد اهداف و منافع ملی خود تکیه می‌کردند. همان‌گونه که این ساحت از قدرت در حوزه سیاست داخلی کشورها حاکمیت داشت، بالتبع در سیاست جهانی نیز کشوری که دارای ابزارهای مادی و قدرت بیشتری بود، توان تغییر در امتناع قدرت‌های ذره‌ای را نیز

به همراه داشت و همواره قدرت نظامی و تسلیحاتی را به رخ کشیده و اهداف امپریالیستی خویش را تعقیب می‌کردند (جوادی ارجمند، ۱۳۹۲: ۱۶۸-۱۶۷). با پایان یافتن جنگ سرد و متعاقب تحولات شگرفی که در عرصه فن‌آورانه و تکنولوژی رخ داد، توجه به مسائل فرهنگی و تجزیه و تحلیل سیاست و روابط بین‌المللی از نظرگاه‌های معناگرایه و فرهنگ‌محور نزد دولت‌ها و صاحب‌نظران مسائل بین‌المللی از اعتبار و اهمیت ویژه‌ای برخوردار شد.

به دنبال برجسته شدن مسائل فرهنگی در عصر جهانی‌شده امروز و با گسترش فن‌آوری‌های ارتباطی، کشورها هرچه بیشتر به استفاده از این ابزار جهت پیشبرد منافع و اهداف ملی خود متقاعد شدند. به نحوی که امروزه شاهد ظهور و تشکیل اتحادیه‌های فرهنگی در عرصه جهانی بوده تا از این طریق زمینه منازعات و چالش‌های بین‌المللی برطرف و موجب همگرایی دولت-ملت‌ها گردد. از این رو کسب وجهه و اعتبار بین‌المللی و نفوذ در افکار عمومی و یا به تعبیری دسترسی به قدرت نرم از جمله اهداف مهم و در عین حال تصریح شده دیپلماسی کشورها در حوزه سیاست بین‌المللی است که این هم به تناسب موقعیت، جایگاه و امکانات، فرصت‌ها و ظرفیت‌های فرهنگی هر کشور به شیوه‌ها و مکانیسم‌های مختلف تعقیب می‌گردد. از این رو دولت‌ها در صدد تحکیم بنیان‌های معرفتی فرهنگ خود و تعمیم ارزش‌ها، دانش‌ها و نگرش‌های تولید شده به فراسوی مرزهای جغرافیایی خود می‌باشند، تا یکی از ابزارهای اعمال قدرت را در کنار قدرت سیاسی و نظامی (قدرت سخت) همراه خود کرده و با کمک از مکانیزم اقتناع فرهنگی به جای کاربرد زور، اذهان و افکار عمومی جهانیان را در راستای منافع و اهداف خود همسو کنند (همان: ۱۶۴-۱۶۳).

به هر حال به کارگیری مداوم و روزافزون ابزارهای فرهنگی جهت پیشبرد منافع و اهداف ملی در عرصه سیاست خارجی توسط دولت‌ها، به شکل‌گیری و ابداع اصطلاحی در سیاست خارجی و علم روابط بین‌الملل انجامیده که از آن به دیپلماسی فرهنگی تعبیر می‌شود. از مصادیق بارز دیپلماسی فرهنگی می‌توان به برگزاری جشنواره‌های هنری و پخش برنامه‌های صوتی و تصویری، برگزاری کنسرت‌ها، همایش‌ها و سمینارهای فرهنگی، اعزام دانشجویان به خارج از کشور، اعزام خبرنگار، پذیرش بورس‌های تحصیلی و ایجاد سایت‌های اینترنتی نام برد. این همه تحت تاثیر جهانی شدن تسریع شده و از این جا است که می‌توان بر تاثیر جهانی‌شدن بر دیپلماسی و سیاست خارجی کشورها سخن راند.

البته در این جا لازم به توضیح است که در حال حاضر نیز با وجود برجسته شدن مسائل فرهنگی در عرصه سیاست خارجی و بین‌المللی باز هم در موارد بسیاری شاهد غفلت و کم توجهی جامعه بین‌المللی نسبت به قدرت تاثیرگذاری این مقوله هستیم که سیمون مارک سه دلیل را برای آن مورد شناسایی قرار داده است: نخست، ضعف در توان‌مندی‌های فرهنگی سیاست‌مداران و دیپلمات‌ها؛ از نظر وی دیپلماسی فرهنگی یک کار تخصصی است و وزارت امور خارجه به منظور موفقیت در این حوزه به ناچار نیازمند بهره‌گیری از نهادهای

فرهنگی و کسب مشورت از آنها است. دوم بلنمدت و زمان بر بودن تاثیرگذاری آن می‌باشد و این که صبر و تحمل بیشتری را می‌طلبد. سوم متعارض بودن دو مفهوم سیاست و فرهنگ؛ بسیاری هنوز معتقدند که سیاست حوزه فریب و فریب‌کاری است و مقولات هنجاری و فرهنگی کارآیی چندانی در عرصه‌های سیاست خارجی و جهانی نمی‌تواند داشته باشد (Mark, 2009: 2-4).

نتیجه‌گیری

گسترش فن‌آوری‌های نوین ارتباطی و اطلاعاتی و تاثیر آن بر بی‌اعتباری فضا و زمان، اصلی‌ترین بحثی است که مک لوهان در کتاب دهکده جهانی (۱۹۷۴) مطرح نموده است. همان گونه که در صفحات پیشین اشاره داشتیم از نظر لوهان، گسترش فن‌آوری‌های ارتباطی منجر به شکل‌گیری جهانی شده است که در آن، همه به طور همزمان از تحولات جهانی متأثر، آن را درک و به نظاره می‌نشینند. به اعتقادی وی، در یک چنین دنیای فشرده‌ای، دو عنصر زمان و مکان معنای اصلی خود را از دست داده‌اند و بنابراین دیگر قادر نیستند به مانند سال‌های قبل از ظهور پدیده‌ای به نام جهانی شدن ارتباطات در تحولات بین‌المللی به ایفای نقش بپردازند.

به تبعیت از این الگوی تحلیلی، فرضیه مقاله مدعای آن است که سیاست خارجی نیز از این تاثیرات بی‌بهره نمانده و کشورها در عرصه دیپلماسی و سیاست خارجی، تحت تاثیر جهانی شدن ارتباطات، ابزارهایی را بیشتر به کار می‌گیرند که همخوانی بیشتری با عصری که در آن به سر می‌بریم داشته باشند. زمانی کشورها ترجیح می‌دادند که از ابزارهای سخت و قهری جهت پیاده‌سازی اهداف و منافع خود در عرصه‌های خارجی و بین‌المللی استفاده کنند. اما تحت تاثیر جهانی شدن فرهنگ و ارتباطات و برجسته شدن مقولات ایده‌ای و سازه‌ای در روابط میان کشورها، دولت‌ها نیز متقاعد شده‌اند که از ابزارهای نرم و معناگرایانه جهت پیاده‌سازی برنامه‌های خارجی خود بهره بگیرند. به طور کلی دولت‌ها در ارتباط با محیط خارجی خود چندین هدف اساسی را دنبال می‌کنند: کسب منافع و یا به عبارتی قدرت و ثروت بیشتر، کسب امنیت و بالا بردن ضریب امنیت ملی خود، کسب اعتبار و پرستیژ بین‌المللی و ارتقاء نقش و تاثیرگذاری خود در محیط بین‌المللی. بنابراین اگر دولت‌ها به این نتیجه برسند که می‌توانند از طریق فرهنگ و یا به طور کلی عناصر نرم‌افزارانه که در مقایسه با عناصر قهری و سخت‌افزارانه هزینه‌های کمتری نیز دارند، به این اهداف و برنامه‌های خود نائل آیند، قطع به یقین ابزارهای نرم را ترجیح خواهند داد. عقیده بر این است که با توجه به تحولاتی که در عرصه‌های ارتباطی و تکنولوژیکی به وقوع پیوسته، کشورها تمایل بیشتری به استفاده از این ابزار جهت پیشبرد برنامه‌های خود در رابطه با محیط‌های خارجی نشان خواهند داد.

منابع

- آدینه‌وند، احمد. (۱۳۹۳). **ظرفیت‌ها و زمینه‌های تاثیرگذاری دیپلماسی فرهنگی در سیاست خارجی ایران. در حاجیانی و ایرانشاهی: درآمدی بر دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران**. تهران: انتشارات موسسه فرهنگی و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- اسماعیلی‌فرد، مریم. (۱۳۹۳). **دیپلماسی فرهنگی و جایگاه آن در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. در حاجیانی و ایرانشاهی: درآمدی بر دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران**. تهران: انتشارات موسسه فرهنگی و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- اسمیت و بلیس. (۱۳۸۸). **جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین (زمینه تاریخی، نظریه‌ها، ساختارها و فرایندها)**. مترجم: ابولقاسم، راه‌چمنی و دیگران. تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- جوادی ارجمند، محمدجعفر. (۱۳۹۲). **تاثیر جهانی شدن فرهنگ بر جایگاه دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران. فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی**. سال دهم، شماره ۳۴.
- حسن‌خانی، محمد. (۱۳۸۴). **دیپلماسی فرهنگی و جایگاه آن در سیاست خارجی کشورها. دو فصلنامه دانش سیاسی**. شماره دوم. شولت، جن آرت. (۱۳۸۸). **جهانی شدن سیاست. در اسمیت و بلیس: جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین (زمینه تاریخی، نظریه‌ها، ساختارها و فرایندها)**. مترجم: ابولقاسم راه‌چمنی و دیگران. تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- شهرام‌نیا و نظیفی. (۱۳۹۲). **تاثیر جهانی شدن بر دیپلماسی فرهنگی؛ با تاکید بر نظریه صلح‌سازی. فصلنامه راهبرد فرهنگ**. شماره بیست و چهارم.
- رضایی و ترابی. (۱۳۹۲). **سیاست خارجی حسن روحانی؛ تعامل سازنده در چارچوب توسعه‌گرا. فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی**. شماره پانزدهم.
- قوم، عبدالعلی. (۱۳۹۰). **روابط بین‌الملل: نظریه‌ها و رویکردها**. تهران: انتشارات سمت.
- نیاکویی، امیر. (۱۳۸۶). **جهانی شدن اقتصاد و توسعه با نگاهی به ایران (گذاری بر جهانی شدن و اقتصاد سیاسی ایران)**. تهران: موسسه انتشاراتی کتاب دانشجو.
- Cummigs, M. (2009). **Cultural Diplomacy and the United States government**. A Survey, American for the Arts.
- Kieldanowic, M. R. (2009). **Cultural Diplomacy as a form of International Communication**. Institute for International Studies.
- Kirsten, A. & et al. (2007). **Cultural Diplomacy**. Printed by: Iprint, Leicester.
- Mark, S. (2009). **A Greater Role of Cultural Diplomacy**. Netherland Institute of International Relations Clingendael.
- Mulcahy, K. (1999). Cultural Diplomacy and the Exchange Programs. **The Journal of Art Managements Law Society**. Vol. 29. No.1.